



فرمانده من

اصغر قنور

قاصد نوک: فرمانر کشتکار

آشنایی با زندگی
سردار شهید حسین همدانی

ابو وهب؛ مدافع حرم!

عقب‌نشینی کرده‌اند.»
حسین خیره شد به دورترها و زیر لب گفت: «کار از محکم کاری عیب نمی‌کند. باید خیالمان راحت بشود که تکفیری‌ها پشت خاک ریزها پناه نگرفته‌اند!»
سوار خودرو شدند. برای نزدیک شدن به خاک ریزهایی که گمان می‌کردند تکفیری‌ها آنجا نباشند، راهی طولانی نرفتند. ناگهان حسین دست روی شانهٔ راننده گذاشت و گفت: «برگرد!» جوان نگاهی به جاده انداخت و گفت: «حاجی جلوتر برویم، راه امن است.»
حسین این بار با تحکم گفت: «دور بزن برادر! ... زودتر! ...

آسمان نیمه ابری بود و در نیمه دیگر، ابرها در نفس باد افتاده بودند و به هر سو کشیده می‌شدند. یکی گفت: «حاجی!» و با انگشت به کومهٔ آتش اشاره کرد. آتش و زبان‌هایش از دور هم معلوم بود. حسین بند اسلحه‌اش را روی شانه انداخت و با قدم‌های بلند به طرف خودرو دوید. در همین حال هم گفت: «از پشت خاک ریز می‌رویم. ممکن است هنوز تکفیری‌ها آنجا باشند.»
راننده که جوانی بلند بالا و چهارشانه بود گفت: «فکر نکنم کسی آنجا باشد. شاید از بچه‌های خودمان باشند. بچه‌های خط یک نیم‌ساعت قبل تماس گرفتند که داعشی‌ها به سرعت



روبه‌رو شدن با فتنه سال ۱۳۸۸ عهده دار شد.

حسین همدانی همچنین جانشین قرارگاه امام حسین (ع) و مشاور فرمانده کل سپاه پاسداران بود. خیلی از مردم و دوستان او به یاد دارند که هر چه از عمر انقلاب شکوهمند اسلامی می‌گذشت، به همان مقدار هم به تجربه‌های مفید حسین افزوده می‌شد. حسین با آنکه دهه ۶۰ عمر پربرکتش را سپری می‌کرد و به قولی ریشی سپید کرده بود، اما هنوز تشنه خدمت به انقلاب و مردم بود. برای همین وقتی فهمید دشمنان به حرم مطهر حضرت زینب (س) جسارت کرده‌اند، طاقت نیاورد و این بار هم لباس رزمی پوشید که نام مبارک حرم را داشت: «مدافعین حرم».

سردار شهید حسین همدانی بعد از ماه‌ها دلاوری در مقابله با دشمنان پلید که این بار به نام «داعش» و دیگر گروه‌ها قد علم کرده بودند، به سرزمینی شتافت که بانوی دل‌ها در آنجا مدفن و حرم داشت. حسین رفت تا برای این حرم حریمی باشد و عزت آن را با خون خود امضا کند.

وی سرانجام در عصر ۱۶ مهر ۱۳۹۴ در حین انجام مأموریت در حومه شهر حلب در سوریه به دست تروریست‌های داعشی به شهادت رسید. گزارش‌ها نشان می‌دهند این سردار دلیر ضمن انجام مأموریت در جنوب شرقی حلب، در مسیر استان «حما»، به مقام عظمای شهادت نائل آمده است.

وصیت‌نامه این سردار دلاور نشان می‌دهد او در هر زمان و مکانی به عزت و سربلندی اسلام و مسلمین می‌اندیشیده است. در قسمتی از وصیت‌نامه این سردار شهید آمده است:

«... سپاس خدای را که نعمت‌های فراوان بر ما ارزانی داشت و فراوان شکر که در عصر خمینی (ره) حیاطان قرار داد. همه پدران و مادران مادر آرزوی این دوران بودند و ندیدند، اما ما دیدیم. دوران احیای اسلام عزیز و عزتمندی ملت‌های مسلمان، مقاومت مجاهدان سپاه اسلام، عصر تحول، شکوه و عظمت در جهان اسلام، عصر بیداری ملت‌ها، عصر زوال طاغوت‌ها، عصر فروپاشی قدرت‌های استکباری و عصر برگشتن به خویشستن. خدا را هزاران شکر به خاطر نعمت‌هایش؛ نعمت زندگی در هشت سال دفاع مقدس، زندگی با مجاهدینی که محبوب خدا بودند و میهمان خدا شده‌اند. زندگی در کنار ملتی که خوش درخشید و در مقابل همه توطئه‌ها و فشارهای سنگین دشمنان تسلیم نشد و اسوه و نمونه شد بین ملت‌ها؛ که سرآمد همه آن‌ها پدران، مادران، هسران و فرزندان شهیدان گران‌قدر ما هستند...»

روحش شاد و راهش مستدام.

ما الان توی تیررس تکفیری‌ها هستیم!»

راننده به سرعت فرمان را چرخاند. ناگهان صدای رگبار گلوله‌ها به گوش رسید. راننده به کومه آتش نگاه کرد. باید از کنار آن می‌گذشت و خودش را به خاک ریزی می‌رساند که آن‌ها را از تسلط تکفیری‌ها دور می‌کرد. پا روی پدال گاز گذاشت و چرخ‌ها گردو خاک به هوا دادند. به کومه آتش که رسید، می‌خواست از دل آن بگذرد که دوباره و این بار رگبار گلوله‌ها خودرو را از حرکت انداخت. راننده برای لحظه‌ای به صورت فرماندهش نگاه کرد. باور نمی‌کرد **ابووهب** را غرق در خون ببیند. از شدت سوزش، دست به کمرش گرفت. کف دستش خونین شد. همچنان که بی‌رمق می‌شد، چشمانش به لب‌های فرمانده افتاد که آرام‌شهادتین می‌خواند ...

سردار شهید، **حاج حسین همدانی**، یکی از دلاورمردان این سرزمین است. شاید وقتی می‌خواهیم در مورد دلاوران حرف بزنیم، خیلی هم مهم نباشد آن‌ها کجای این سرزمین به دنیا آمده‌اند. آن‌ها مثل ستاره‌های آسمان هستند که در هر نقطه‌ای باشند، پرتو درخشانشان را به طالبان روشنایی عرضه می‌کنند.

اما اگر بخواهیم تاریخچه‌ای کوتاه از زندگی زمینی وی را بررسی کنیم، باید بگوییم حسین همدانی در سال ۱۳۲۹ از پدر و مادری همدانی، در شهر آبادان دیده به دنیا گشود. پدر او از کارکنان شرکت نفت آبادان بود که در سال ۱۳۴۲ در گذشت. حسین سیزده ساله بود که این بار بدون پدر و همراه خانواده‌اش به همدان مراجعت کردند. او از همان دوران کودکی، ضمن علاقه به تحصیل، کار هم می‌کرد. گاهی در مغازه عطاری بود و زمانی دیگر در کارگاه ساخت بخاری نفتی - چوبی!

با رسیدن به سن بلوغ و دوران نوجوانی، حسین که علاقه زیادی به هیئت‌های مذهبی داشت، در همه مراسم مذهبی شرکت می‌کرد که این علاقه در ماه محرم به اوج می‌رسید. در همین هیئت‌ها بود که با افکار انقلابی آشنا شد و فهمید حکومت پهلوی بیشترین ظلم را به مردم روا می‌دارد. با شروع زمره‌های انقلاب شکوهمند اسلامی، دوستان حسین خوب به یاد دارند که او شبانه‌روز مشغول فعالیت بود. مدتی هم به تهران رفت و با انقلابیون بزرگ آشنا شد. شهادت و روحیه انقلابی‌اش باعث شد وقتی دشمن به سرزمین عزیز ما حمله کرد، این بار لباس رزم بپوشد و به جبهه‌های جنگ بشتابد. حسین علاوه بر شجاعت از دانش و بینش بسیار بالایی هم بر خوردار بود. وی در سال‌های دفاع مقدس به دلیل همین بینش و دانش مسئولیت‌های زیادی را هم به عهده گرفت.

او از فرماندهان منطقه عملیاتی «بازی دراز» در جبهه غرب بود و خاطرات خود را از این نبرد در کتابی با عنوان «تکلیف است برادر» تدوین کرد. وی نخستین فرمانده «لشکر ۳۲ انصارالحسین سپاه» و فرمانده «لشکر ۱۶ قدس گیلان» در دوران جنگ بود. حسین علاوه بر همدان در شهرهای پاره و مریوان نیز خدمت کرده است. وی همچنین به همراه **احمد متوسلیان**، **محمدابراهیم همت** و **محمود شهبازی** در تشکیل و سازمان‌دهی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله نقش بسزایی داشت؛ لشکری که بعدها فرماندهی آن را نیز در جریان